

تحلیل روزمره

بیرون ودرون آدم‌ها

مجتبی ارحام‌صدر

● چند روز قبل خبری منتشر شد در مورد توصیه‌نامه‌ای که شورای‌عالی آموزش‌وپرورش در قالب یک مصوبه ابلاغ کرده بود، چراکه تأکید دارد جذب معلمان جدید در آموزش‌وپرورش باید مطابق فاکتورهای فیزیکی و ظاهری و هیچ‌گونه نقص ظاهری و عملکردی انجام پذیرد، به‌طوری‌که قد و وزنشان طبیعی باشد و چهره و صورت خوبی داشته باشند. هرچند متن خبر حتی روی کیفیت گفتار و کلام هم تأکید کرده و گفته معلم نباید لکنت‌زبان داشته باشد! همگان آگاه هستند که تصور انتشار چنین مصوبه‌ای می‌تواند چقدر برای غلطان سلامت به‌خصوص سلامت روان جامعه نگران‌کننده باشد. همه ما خاطراتی از معلمانی که جانبا ز بودند یا در ناحیه یا از بدن خود کم‌توان بودند، داشته‌ایم. چرا باید چنین افراد ارزشمندی از آموزش به فرزندان این مملکت محروم شوند؟

جامعه‌تولیزبونی

ارائه و ترویج تعریف کمال انسانی در خصوصیات صرفا ظاهری و فیزیکی از ابتدای قرن بیستم شیوع پیدا کرد و صنعت مد و تبلیغات و سینما در غرب هم در پیشبرد این ساختار ارزشی سهم عمده‌ای داشتند. به‌تدریج این نگرش به انسان سبب ایجاد مشکلاتی شد که شبیه نوعی وسواس و اجبار زیبایی در میان جوانان و مخصوصا زنان غربی بود. توقف و تثبیت توجه روی ظاهر انسان سبب می‌شود فردیت آدم‌ها اسیر مسابقه زیبایی و جذابیت بدنی شود و این رقابت بی‌پایان در خوارج از حوزه مهم و حیاتی توانایی و ظرفیت‌های درونی، معنوی و روحانی انسان ادامه یابد. مسابقه بالا هیچ پایانی ندارد و وقتی زیبایی اغراق‌شده و تصنعی تبدیل به کالای بازار فرهنگ عموم شد، هیچ موقفی برای عطش و حرص ناشی از آن نیست و این بازی پیش می‌رود و وقت و انرژی و هزینه مادی و انسانی می‌تراشد. جامعه‌شناسی مثل پی‌یر بوردیو چنین جامعه‌ای را «تولیزبونی» می‌نامد که همه منابعش در خدمت نمایش ظاهر و پوسته بیرونی‌اش روی صحنه فرهنگ عمومی است. آدم‌ها در این جامعه بردگان بی‌جیره‌ومواجب صنعت پنهان زیبایی و ظاهرپنداری هستند و هیچ عمق و معنایی ندارند. گذشته از خطرات عمومی نظام ارزشی زیبایی‌محور، می‌شود گرفتاری‌های فردی در حوزه سلامت روان افراد جامعه این‌چنینی را هم مشاهده کرد. رواج بی‌قاعده جراحی‌های زیبایی، مصرف بی‌رویه مواد آرایشی و بیماری‌های خاص در زمینه تصویر بدن یا همان «اختلال بدریخت‌پنداری» را می‌توان از عوارض فردی این گفتمان دانست.

رنگ خطر

چندسالی می‌شود که اولیای جامعه و فرهنگ غربی متوجه آشفته‌بازار زیبایی شده‌اند. آنها به درستی دریافته‌اند که شهروند غربی جنبه‌ها و شئون مهم دیگری هم در حیاتش دارد که توجه بیش از حد و اغراق‌شده به طواهر بدن سبب غفلت از آنها می‌شود و جلوی شکوفایی کامل او را می‌گیرد. آنها به دامان واقعیت طبیعت بشری بازگشته‌اند و دریافته‌اند انسان طبیعی و نرمال لزوما چنین عروسکی و مصنوعی نیست و نباید باشد. حتی مدل‌های معلول و چاق را به شوهای لباس آورده‌اند تا ببینند دریا بد که واقعیت زندگی منحصر به تناسب اندام‌های خارجی آدمیزاد نیست. در صنعت اسباب‌بازی هم تغییراتی ایجاد شده که کودکان آرام‌آرام عروسک‌ها و شخصیت‌هایی را ببینند که شبیه خودشان و والدین‌شان در دنیای واقعی هستند نه موجوداتی باری‌گونه و کمرباریک با زیبایی اغراق‌شده. در این میان آموزش‌وپرورش به‌عنوان پایه‌ای‌ترین مکان شکل‌گیری نظام و نگرش ارزشی انسان جایگاه ویژه‌ای دارد.

مشکلات و گرفتاری‌های ما

می‌دانیم در کشور ما سالانه مبالغ هنگفتی از تولید سرانه پای خرید اجبارگونه لوازم و مواد آرایشی صرف می‌شود. همچنین اطلاع داریم که ایران از نظر شیوع جراحی‌های زیبایی و پیروسیجری‌های کاسمتیک در صدر فهرست جهانی قرار دارد. عطش لاغری و تناسب اندام و خوشگلی و خوش‌تراشی هم در فرهنگ عمومی ما بالاست و کسی نیست که تحت تأثیر آن نیاشد. در این فضا ناگهان می‌شنویم که در نظام آموزش‌وپرورش ما هم قرار است صرفا معلمان بی‌عیب و نقص را پذیرش و استخدام کنند!! این رویه اگر آغاز شود و پیش برود، چه پیامی برای کودکان این جامعه و چه پیام‌هایی برای فرهنگ عمومی ما خواهد داشت؟ درحالی‌که تمام دنیا و حتی شروع‌کنندگان ماراتن فرساینده زیبایی در غرب اکنون دریافته‌اند که ابعاد دیگر وجودی انسان یا این نگرش نادیده گرفته می‌شود، چگونه است که ما به صورت پایلای قصد داریم فرزندانمان را وارد بازی بی‌برند و بی‌سرنجام زیبایی و تناسب اندام تصنعی و دست‌ساز کنیم؟ امیدوارم این مصوبه واقعیت نداشته باشد یا در ادامه تصحیح شود. چراکه اثراتی جبران‌ناپذیر در کوتاه‌مدت و درازمدت روی سلامت روان و جسم احاد این جامعه خواهد داشت.

شترق روزنامه

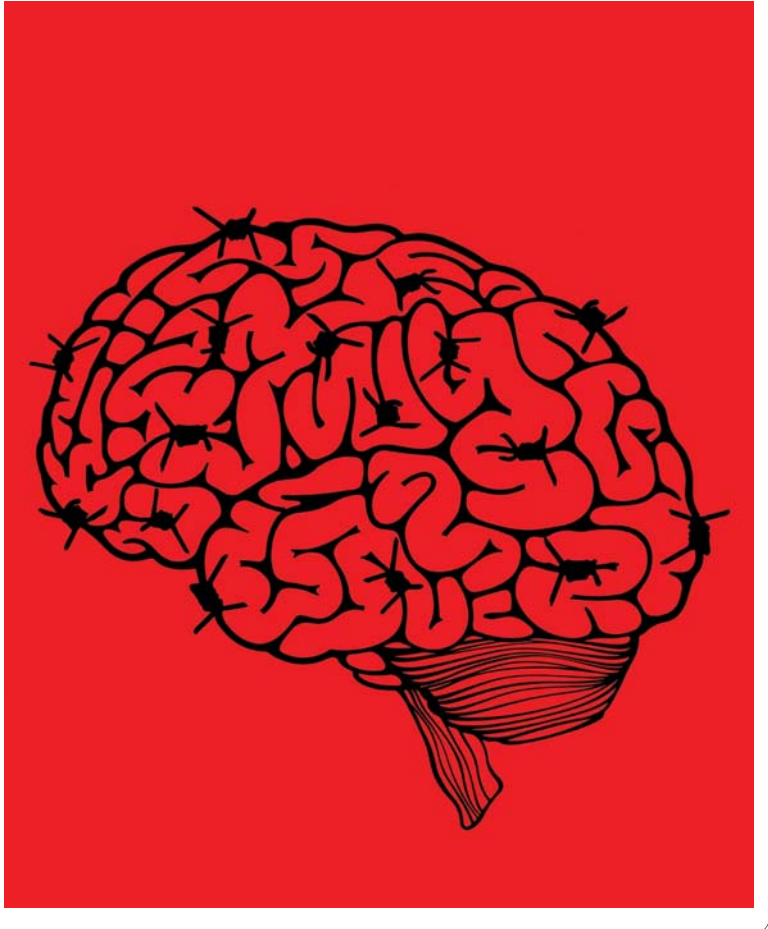
www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۷ تیر ۱۳۹۶ ۳ شوال ۱۴۳۸ ۲۸ ژوئن ۲۰۱۷
سال چهاردهم • شماره ۲۸۹۷ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ • اذان صبح فردا ۴:۰۵ • طلوع آفتاب ۵:۵۱

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

علی رومانی
aliromani84@gmail.com



گزارش فردا

یادی از کشتگان بمباران سردشت

قصه تلخ گلابی سیاه

شرق: پیرمرد می‌گوید: «تقریبا همین زمان‌ها بود؛ میوه‌ها از درخت‌ها افتادند، برگ‌ها انکار که پاییز باشد از درخت‌ها ریختند. فصل توت و زردآلو بود، اما بمب‌های شیمیایی آنها را مسموم کرده بودند. از سردشت خبر دادند که این میوه‌ها را نخورید، اصلا هرچه از درخت‌ها افتاد را نخورید چون آلوده است». مردم روستا خورده یا نخورده، یکی‌یکی مریض شدند و افتادند. ۱۸ نفر در همان ساعت‌های اولیه بمباران سردشت در روستای «گلابی سیاه» از شدت صدمه واردشده به بیمارستان ارومیه منتقل شدند. چند نفر برگشتند؟ تنها سه نفر که پیرمرد شهادت می‌دهد آن سه نفر هم دو، سه هفته بعد به همان جایی رفته‌اند که آن ۱۳ نفر رفته‌اند. کجا؟

در آسمان.

همه‌ساله برای یادآوری روز بمباران شیمیایی سردشت، گروه‌های مختلف خبری و برنامه‌ساز، به‌سراغ مردم این منطقه می‌روند؛ جایی که رژیم بعث آن را در حدود ساعت ۴:۳۰ عصر روز هفتم تیر سال ۶۶ بمباران کرد. هفت بمب شیمیایی به سمت این شهر روانه شد؛ چهار بمب نصب مرکز شهر شد و سه بمب دیگر روانه روستاهای پرجمعیت سردشت شدند و قصه تلخ «گلابی سیاه» با همان «ره شه هرمی» که روستایی در فاصله پنج‌کیلومتری سردشت است، یکی از همین قصه‌های بمباران سردشت است. حالا خبرنگاران «روزآروز» در قالب مستندی پای صحبت بازماندگان این فاجعه انسانی در همین روستا نشستند و روایت‌های دست‌اولی آورده‌اند؛ روایت‌هایی از فاجعه‌ای که در هفتم تیر ۶۶ به پایان نرسید، بلکه آثار و پیامدهای آن، هنوز گلی مردم این روستا را می‌فشارد.

هم‌زمان با بمباران، ۱۰۹ نفر درجا جان خود را از دست دادند، اما در انتهای سال، وزارت امور خارجه در نامه‌ای که به سازمان ملل نوشت، تعداد کشته‌ها را بیش از چهارهزار و ۶۰۰ نفر اعلام کرد، اما چطور می‌شود که در فاصله چند ماه، کشته‌های یک بمباران شیمیایی چندین‌هزاربرابر شوند؟

از ویژگی‌های انقلاب‌ها، یکی این است که در نتیجه سوت‌تغییر یا سوءبرداشت از کردار و گفتار انقلابی، گاهی جای فضایل با رذایل عوض می‌شود. مصادیقی از این حالت را در انقلاب فرانسه، انقلاب اکبر و حتی انقلاب ایران می‌توان دید و جلوه‌هایی از این اعمال و اقوال، در برخورد فرزندان با والدین، دانشجویان با استادان و مأموران دولت با ارباب‌رجوع و موارد دیگر وجود داشت و متأسفانه هنوز هم تا حدی وجود دارد. علاوه بر اینها، خشونت غیرلازم و غیرقانونی در برخورد‌ها، بحرفی و زشت‌گویی از این قبیل است.

متأسفانه این اشکال در سطوح بالای اجتماع نیز نادر نیست. شخصا به یاد دارم در مجلس‌های اول و دوم و تا حدودی سوم، ناظر و شنونده برخی حرکات و گفته‌های زشت بودیم که صرفا بعد از طرح شکایت کفیری از جانب اشخاصی که به آنها هتک حرمت شده بود و وادارشدن عاملان و متهمان به عذرخواهی و تعهد تکرار نکردن، موقوف شد. اشاعه این‌گونه ادبیات و اعمال، صرف‌نظر از آثار احتمالی سیاسی آنها و صرف‌نظر از سوءاستفاده‌ای که معاندان و دشمنان ملک و ملت ممکن است از آن بکنند، در کوتاه‌مدت و به عنوان نتیجه فوری، باعث تنزل اخلاق در جامعه می‌شود و قبح بسیاری از کرده‌ها و گفته‌ها از بین می‌رود و به لحاظ تمسک دو طرف برخورد به اقدام متقابل، ممکن است به جایی برسیم که افراد و گروه‌ها، مدام به بدویبراه‌گفتن به هم و هجو یکدیگر مشغول باشند؛ که این درخور مردم بزرگوار و متمدنی مانند مردم ایران نبوده و نیست. بدیهی است تذکر، انتقاد و افشاکاری- را مشروط به آنکه برای همه آزاد باشد و

زیر آسمان

مجسمه‌سازی در چشمه‌های جوشان

سعید رضایی‌سعید: قرار بود سفر به «باداب سورت» سفری متفاوت باشد. چشمه‌های جوشان و پلکانی و خاطره و دوباره خزیدن به آپارتمان، اما دیدن «ابوالفضل» همه چیز را به هم ریخت. کنار چشمه‌های باداب سورت کافه‌ای هست که چای و آب زرشک و مخلفات به توریست‌های خندان می‌فروشد. جایی کوشه همان کافه پسرچیه هشت یا ۹ساله هجدهم را جلب کرد. ریخته، خندان با پیلوری که با گرمای زود هنگام خرداد ی هم‌خوانی نداشت. چمباتمه زده بود و خم شده بود روی گل‌های رنگی که از همان دور و اطراف ابتیاع کرده بود. با دست‌های کوچک و یینه‌پسته‌اش به دقت و ظرافت مشغول شکل‌دادن به جزئیات مجسمه‌های گلی‌اش بود. داشت از میان گل و خاک چیزهایی بیرون می‌کشید، ساده، همان حیوانات و جانورهایی که لابد در محیط روستا و طبیعت دیده بود و اندام و فرم بدنشان را به خاطر داشت.

در تمام این فعل و انفعالات خنده بود که بر لبانش می‌درخشید و لذت از عمق چشم‌های زیبای پسرک نمایان بود. کنارش نشستم، ورنادارش کردم، اسمش را پرسیدم.

با همان خنده گفت: ابوالفضل. گفتم: «ابوالفضل می‌خواهی چه کاره شوی؟» بدون اندکی مکث گفت: «مجسمه‌ساز».

دوباره سکوت حکمفرما شد و غرق تماشای حرکت انگشتانش و گل‌های رنگی شدم. تکلیف این استعداد ناب و خالص چه می‌شود؟ چند ابوالفضل گوشه و کنار این سرزمین، در شهرها و روستاهای دور و نزدیک نفس می‌کشند؟ چند ابوالفضل قد کشیدند و در پیچ‌وخم‌های زندگی استعداد ذاتی‌شان را بی‌خیال شدند یا یادشان رفت؟

کاش می‌شد او در جبر معاش راهی را که به آن عشق می‌ورزد، گم نکند. حالا نمی‌خواهم تمرکز سخت‌افزار و نرم‌افزار فرهنگ و هنر در مرکز و برخوردارنبودن اطراف‌مان را یادآوری کنم؛ اما این دیده‌شدن و فراهم‌شدن زمینه بروز استعداد کمترین سهم ابوالفضل‌ها است.

کار ساختن یک اسب گلی را تمام کرد. گفتم: فقط می‌خندید و چشمانش برق می‌زد، گفت:

«هر چقدر دوست داری بده».

چیزی دادم و مجسمه را برداشتم و رفتم. مجسمه ابوالفضل را گذاشتم‌ام جایی‌که همیشه جلوی چشمم باشد. با این آرزو که خود ابوالفضل هم جلوی چشمانی باشد که باید او را ببینند و قدرش را بدانند.

سلام به فردا

رذایل و فضایل

در قبال آن با همگان یکسان برخورد شود- هیچ‌کس منع و رد نمی‌کند؛ اما حد فاصل بین توهین، هجو، افترا و اشاعه اکاذیب با مواردی که گفتیم، نزد عقلا واضح و روشن است.

قانون‌گذار در ماده ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی، توهین به رؤسای سه قوه، معاونان رئیس‌جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان، اعضای شورای نگهبان، قضات، اعضای دیوان محاسبات، کارکنان وزارتخانه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها را ممنوع کرده و مرتکبان این اعمال به حبس، شلاق و جزای نقدی محکوم می‌شوند. درعین‌حال، ماده ۷۰۰ همین قانون مقرر کرده: «هرکس با نظم یا نثر یا به صورت کتبی یا شفاهی کسی را هجو کند یا هجویه را منتشر نماید، به حبس از یک تا شش ماه محکوم می‌شود». باید توجه کرد درباره هجو، اولاً صحت‌داشتن یا صحت‌نداشتن اشکالات و عیوبی که به فرد طرف هجو نسبت داده می‌شود، شرط تحقق جرم نیست؛ همین‌طور برخلاف توهین، ارتجالی‌بودن یا نبودن هجو، نیز در قابل‌مجازات‌بودن آن تأثیری ندارد و تأثیا نظم یا نثر باید چنان باشد که بر هجو صدق کند. ثالثاً، در هجو وجود سوءنیت یا قصد اضرار و اعمال غرض و مانند اینها در فرد هجوکننده، شرط تحقق جرم نیست.

نکته‌ای که دو ماده ۶۰۹ و ۷۰۰ می‌توان درباره آن تأمل کرد، این است که جرم موضوع ماده ۶۰۹، از جرائم غیرقابل‌گذشت است و در نتیجه، به محض تحقق جرم موضوع ماده، دادرستان باید نسبت به تعقیب متهم اقدام کند و گذشت و بخشش فرد طرف توهین نیز باعث منتفی‌شدن تعقیب و مجازات نخواهد شد؛ زیرا موضوع جنبه شخصی نداشته و همان‌گونه که هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز در رأی ۸۲/۶۳ مورخ ۶۴/۲/۲۰ مقرر کرده، این ماده برای حفظ نظم عمومی و نظام اداری کشور تنظیم شده است و حق

روزنامه‌نگاری پشت چراغ قرمز

مواظب دام تندروها باشیم

رفتاری که رئیس‌جمهور دولت اصلاحات در پیش گرفت. آقای روحانی با درایت و زیرکی‌ای که در او سراغ هشت باید از این «دام مهلکی» که تندروها پیش پای او گسترده‌اند با نهایت خویشتن‌داری عبور کند و اجازه ندهد این رفتارها او را از کوره به‌در برند. نه او و نه حامیان او نباید فریب این غوغا‌سالاری‌ها را بخورند و وارد بازی خطرناک تندروها شوند. آنها قصدشان زمین‌گیرکردن دولت و بی‌فایت‌نشان‌دادن آن است، اینکه دولت و به‌خصوص رئیس‌جمهور در مسیر در بند این هیاهوها ننگاه دارند تا از وظایف اصلی‌اش غافل شود و رأی‌دهندگان به او را مایوس کنند.

به‌عبارتی رئیس‌جمهور در مدام به واکنش وادارند تا هم مانع رسیدگی به امور جاری مملکت شوند و هم او را بی‌تعادل و خشمگین نشان دهند؛ تله‌ای که هوشمندان باید خنثی شود.

کشور در شرایط بحرانی منطقه و وضعیت حساس اقتصادی کنونی نیاز به آرامش برای حل مسائل بزرگ دارد. عقلای جامعه از هر دو جناح در چنین شرایطی می‌توانند نقش متعادل‌کننده را در جامعه ایفا کنند. آنها به‌جای درپیش‌گرفتن رفتارهای واکنشی یا انفعالی، باید به صحنه بایاند و افکار عمومی را نسبت به خطرانی‌که از ناحیه تندروها تهدید می‌شود توجیه کنند. انفعالی با ابتهاج هر دو سبک کارکرد دارند. دمیدن گروهی از جوانان در سوق خشونت از هر دو سو می‌تواند عواقب بس خطرناک و غیرقابل‌هماری در پی داشته باشد. در بوق خشونت از هر دو سو می‌تواند عواقب بس خطرناک و غیرقابل‌هماری در پی داشته باشد. بیایند تا با پررنگ‌کردن مرزهای خود با تندروها، به عقلانی‌ترشدن فضای جامعه کمک کنند. آنها می‌توانند با تولید گفتار و استفاده از تریبون‌هایی که در اختیار دارند، از بالاگرفتن تنش در میان دو گروه جلوگیری کنند. امروز بیش از هر زمانی کشور نیاز به آرامش زیر چتر «وحدت ملی» و «همبستگی جمعی» دارد؛ وحدتی که با «مروت و مدارا» حاصل خواهد شد، نه با «تنش و واکنش».

نکته

جمالزاده، میدان تجریش، بازار بزرگ و میدان فردوسی نصب شدند و اولین شهرستان‌هایی که مجزه به این تکنولوژی شدند، چالوس، اصفهان، شیراز، مشهد، تبریز و رشت بودند؛ اما امروز در هر خیابان و محله‌ای، خودروپارها به یکی از عادی‌ترین امکانات آن خیابان بدل شده و گاهی به خاطر خدمات بد، نداشتن پول، صف شلوغ و حتی مواردی از قبیل فرهنگ غلط استفاده از آن، سوزه گفت‌وگوهای روزانه می‌شوند.

عابرپانک ۵۰ساله‌شد

با اینکه امروز، زندگی روزمره هیچ‌کدام از ما بدون عابرپانک‌ها متصور نیست؛ اما دقیقاً نیم‌قرن پیش هیچ انسانی روی کره زمین چنین دستگاهی را نمی‌شناخت. ۵۰ سال پیش در چنین روزهایی، اولین خودروپار دنیا رونمایی شد. این دستگاه به فاصله پنج سال به ایران آمد و اولین خودروپار‌های ایران در چهارراه ولیعصر، خیابان طالقانی، خیابان

والدین گرامی: برای سلامت جسمی و روانی کودک خود و جهت جلوگیری از بروز اعتیاد وقت کافی برای تفریح و ورزش کودکان به وجود آورید.

ستاد مبارزه با مواد مخدر روابط عمومی